



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۱ دی ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم

مصادف با: ۱۷ صفر ۱۴۳۴

موضوع جزئی: بررسی اشکالات مسلک چهارم

جلسه: ۵۳

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

نتیجه بحث در صحیح ابن ابی یعفر این شد که بر اساس این صحیح که در واقع دلیل پنجم مسلک چهارم بود عدالت عبارت است از ملکه‌ی نفسانیه که موجب اتیان به واجبات و ترک محرمات است فقرات مختلف این روایت و اقوالی که در هر یک از این فقرات بود مورد بررسی قرار گرفت و قول حق یا آنچه که به نظر ما از این روایت قابل استظهار بود بیان شد.

### نتیجه کلی:

نتیجه کلی بحث این شد که برای مسلک چهارم پنج دلیل اقامه کردیم؛ سه دلیل اول مورد اشکال واقع گردید از بین این پنج دلیل فقط دلیل چهارم و دلیل پنجم به نظر ما برای اثبات این مسلک کافی است یعنی به استناد این دو دلیل ما می‌توانیم بگوییم حق در این مسئله آن است که عدالت نه عدم ظهور الفسق است و نه حسن ظاهر است و نه استقامت عملیه ولو لم یکن ناشئاً عن الملكة، بلکه عبارت است از ملکه نفسانیه و این ملکه نفسانیه البته جدا از عمل و فعل نیست یعنی مجرد ملکه ولو اینکه هیچ مبرز فعلی نداشته باشد عدالت محسوب نمی‌شود و صرف عمل هم به تنهایی عدالت نیست چون آن حالت نفسانی است که موجب می‌شود شخصی واجبات را انجام دهد و محرمات را ترک کند.

### بررسی اشکالات مسلک چهارم:

نسبت به این مسلک چند اشکال شده که باید مورد بررسی قرار بگیرد؛ ما ادله این مسلک را بیان کردیم که دو دلیل را پذیرفتیم اشکالاتی که به خصوص آن ادله بود را بیان کردیم اما اشکالاتی که اینجا مطرح خواهیم کرد اشکالاتی است که به اصل مسلک چهارم وارد شده است:

### اشکال اول:

کسانی که قائل شده‌اند عدالت عبارت از ملکه نفسانیه می‌باشد در واقع از عامه پیروی کرده‌اند چون آنها ملکه را در مفهوم عدالت معتبر می‌دانند در حالی که پیروی از عامه صحیح نیست بعلاوه اینکه در اخبار هم هیچ شاهی بر این مدعا نیست. تا زمان علامه هم کسی قائل به این قول نبوده است. مگر می‌شود عدالت که موضوع احکام مهمی در شریعت است از ناحیه هیچ یک از فقهاء متقدم مانند شیخ طوسی و شیخ مفید به ملکه تفسیر نشود؟ از زمان علامه این تعریف را مطرح و پس از علامه شهرت پیدا کرد. پس عدالت نمی‌تواند عبارت از ملکه باشد و مسلک چهارم قابل قبول نیست.<sup>۱</sup>

۱. محقق سبزواری، ذخیره المعاد، ص ۳۰۵ / مجموعه رسائل شیخ انصاری، ج ۲۳، رساله العدالة، ص ۲۵-۳۳.

## پاسخ:

به نظر ما این اشکال وارد نیست اینکه عامه در مفهوم عدالت ملکه را معتبر می‌دانند این ضرری به ادعای ما نمی‌زند؛ اگر فقهی از فقهاء شیعه به استناد ادله و مستندات محکم و متقن به یک مطلبی رسید ولو اینکه عامه هم آن نظر را داشته باشند، این چه اشکالی دارد؟ در کثیری از احکام این اتفاق افتاده است مهم این است کسی که قائل به یک مطلبی می‌شود برای مدعای خودش دلیل محکم و روشنی دارد یا نه و صرف موافقت با عامه موجب وهن این عقیده و نظر نمی‌شود. و اما اینکه فرمودند در اخبار هیچ شاهد و اثری در این باره نیست این هم قطعاً مردود و باطل است؛ چون در دلیل چهارم به بعضی از روایات اشاره شد و دلیل پنجم یعنی صحیحۃ ابن ابی یعفر هم خودش مستقلاً دلالت بر اینکه عدالت عبارت از ملکه است، دارد حال با وجود این اخبار چگونه می‌فرمایند در اخبار هیچ شاهد و دلیلی بر این قول نیست. و اما اینکه فرمودند تا زمان علامه کسی عدالت را به ملکه تفسیر نکرده این هم مضر به مطلب نیست؛ زیرا بعضی مباحث و مسائل و مطالبی که تا زمان علامه کسی قائل به آن نبوده و پس از او مطرح گردیده است؛ لذا این نقد و اشکال علمی محسوب نمی‌شود.

## اشکال دوم:

اشکالی است که محقق بهبهانی در مفاتیح مطرح کرده و آن این است که تحقق ملکه نسبت به همه معاصی کار بسیار مشکلی است واقعاً اینکه کسی واجد این خصوصیت نفسانیه بشود که از همه معاصی اجتناب کند این اصلاً شاید شدنی نباشد و اگر هم قابل تحقق باشد نادراً و نسبت به نوادر از مردم اتفاق می‌افتد و اولیاء الله فقط به این مرتبه می‌رسند. چگونه می‌شود عدالت را که یک مسئله عام البلوی است و موضوع بسیاری از احکام در باب عبادات، معاملات و ایقاعات قرار گرفته این چنین تحقق آن صعب باشد اگر ما عدالت را عبارت از ملکه بدانیم، لازمه‌اش اختلال نظام و عسر و حرج می‌باشد مثلاً هر کسی بخواهد شاهد بگیرد یا پشت سر کسی نماز بخواند یا از مرجع تقلیدی می‌خواهد تقلید کند کشف عدالت برای چنین اشخاصی کار سختی است یا قابل کشف نیست و اگر این گونه باشد لازم می‌آید بسیاری از احکامی که عدالت در موضوع آنها اخذ شده است معطل بماند و کسی نتواند دیگر مثلاً قاضی و امام جماعت بشود. لذا این نشان می‌دهد که پس عدالت نمی‌تواند ملکه باشد.

**پاسخ:** این اشکال هم وارد نیست چون:

اولاً: اگر قرار بود این ملکه به نحو یقینی یا به نحو اطمینان احراز شود، این تالی فاسد را داشت؛ اگر به ما می‌گفتند عدالت یعنی ملکه باید مورد یقین و وثوق و اطمینان قرار بگیرد، قهراً این تالی فاسدی که مستشکل ادعا می‌کند را به دنبال داشت ولی بحث این است که برای معرفت این ملکه طرقی قرار داده شده که یک طریق حسن ظاهر است. در روایت ابن ابی یعفر هم دیدیم که طریق به معرفت ستر و عفاف و اجتناب از کبائر حسن ظاهر است و حسن ظاهر هم ستر العیوب و التعاهد للصلوات الخمس است. حال اگر همین حسن ظاهر محقق شد آثار عدالت مترتب می‌شود و هیچ مشکلی پیش نمی‌آید لذا اختلال نظام و عسر و حرج که مستشکل ادعا می‌کند به هیچ وجه پیش نخواهد آمد.

ثانیاً: اساساً اگر ما عدالت را به ملکه تفسیر کردیم معنایش این نیست که اصلاً گناه نکند اگر قرار بود عادل اصلاً گناه نکند این برابر با عصمت بود ما وقتی می‌گوییم ملکه باید باشد تا کسی امام جماعت یا شاهد باشد یا بتواند قضاوت کند معنایش این است که یک حالت نفسانیه در او پدید بیاید که موجب اتیان به واجب و ترک حرام شود اگرچه ممکن است در مواقعی هم مغلوب واقع شود. این ملکه در کسی پدید می‌آید و یک حالت راسخه نفسانی هم هست اما اگر فرضاً جایی از او گناه سر زد، با توبه می‌تواند آن را حل کند و صدور گناه به معنای از بین رفتن ملکه نیست. ما این را در مسئله بیست و نهم که بحث از زوال عدالت است، بیان خواهیم کرد.

### اشکال سوم:

محقق بهبهانی اشکال کرده‌اند که اساساً در زمان رسول خدا و ائمه (ع) مسئله عدالت به این شکل مطرح نبوده و در آن زمان با مسئله امامت جماعت بسیار راحت‌تر و سهل‌تر برخورد می‌شد یعنی اساساً نشانه‌ای در سیره رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) دیده نمی‌شود که آنها در مورد احکامی که در موضوع آنها عدالت اخذ شده که عدالت را به عنوان ملکه دیده باشند. این مطلب را یک مسئله در باب امامت جماعت تأیید می‌کند و آن اینکه اگر برای امام جماعت یک مانعی پیش آمد مثلاً اصلاً وضو نداشت یا محدث شد گفته شده که او از جماعت خارج شده و کسی جای او بایستد و قائم مقام او بشود و جماعت را ادامه بدهد و بقیه هم به او اقتداء کنند. این نشان می‌دهد که عدالت معتبر در مسئله امامت جماعت به معنای ملکه نیست. اگر قرار بود ملکه مورد نظر باشد چگونه ممکن است، حکم کنند این شخصی که پشت سر امام ایستاده امام جماعت شود؟ پس مجموعاً ما نشانه‌ای در روش مسلمین نمی‌بینیم که به نوعی تأیید بکند که عدالت عبارت از ملکه است.

### پاسخ:

این اشکال هم وارد نیست. از مطالبی که در پاسخ به اشکال اول و دوم گفتیم پاسخ به این اشکال روشن می‌شود؛ چون اگر ما می‌بینیم در مسئله امامت جماعت اکتفاء به یک امور ظاهری شده و اکتفاء شده به اینکه او اهل حرام نبوده و اهل اتیان به واجبات باشد برای این است که حسن ظاهر طریق برای معرفت عدالت قرار داده شده است و اگر ما حسن ظاهر را طریق بدانیم در آن قالب قابل حل است اگر امام جماعت می‌تواند از جماعت خارج شود و کس دیگری جانشین او شود برای این است که ملاک برای معرفت ملکه حسن ظاهر است و لذا در همان مسئله اگر یقین به عدم عدالت جانشین داشته باشید نمی‌توانید اقتدا کنید.

### اشکال چهارم:

این اشکال که شاید مهمترین اشکال هم باشد این است که فقهاء حکم کرده‌اند که اگر کسی مرتکب معصیت شود یا کاری خلاف مروءت از او سر بزند عدالت او زائل می‌شود و اگر توبه کند عدالت او برمی‌گردد خود حکم به زوال عدالت به سبب معصیت و ارتکاب عمل منافی مروءت و حکم به عود عدالت به سبب توبه ثابت می‌کند عدالت به معنای ملکه نمی‌تواند باشد چون ملکه چیزی نیست که به سرعت زائل شود و به سرعت برگردد یعنی به صرف یک گناه کبیره از بین برود و به صرف یک توبه برگردد پس این نشان می‌دهد حقیقت عدالت ملکه نیست.

## پاسخ شیخ انصاری:

مرحوم شیخ انصاری جواب فرموده است: ما که عدالت را به ملکه‌ی نفسانیه تفسیر کردیم منظور مجرد این ملکه و صرف ملکه بدون منع فعلی نیست آنچه در مانعیت ملکه از صدور معصیت معتبر است منع فعلی است یعنی عدالت "هی الملکه النفسانیه الباعثه علی اجتناب الحرام" اگر ملکه به تنهایی ملاک باشد ولی این موجب منع فعلی نشود مثلاً موجب ترک زنا نشود این در واقع عدالت نیست یعنی عدالت گویا دو جزء دارد یعنی عدالت ملکه و حالت نفسانیه است که موجب ترک حرام و اتیان واجب می‌شود لذا اگر جایی ملکه بود اما منع فعلی نبود و ترک قبیح نشد اینجا در واقع معلوم می‌شود ملکه نیست پس زوال عدالت به واسطه گناه کبیره حقیقی است چون ملکه به همراه آن نتیجه فعلی است اما عود عدالت به توبه تعبدی است یعنی شارع این گونه قرار داده است که اگر کسی توبه کرد عدالت به سرعت برگردد و برگشت آن به واسطه توبه امری تعبدی و شرعی است و واقعی و حقیقی نیست.<sup>۱</sup>

## بررسی پاسخ شیخ:

حق در مسئله این است که ملکه و حالت نفسانی چیزی نیست که به صرف یک عمل حرام از بین برود چون فرض این است که این حالت نفسانی در نفس رسوخ کرده و شخص بعد از مدت‌ها ممارست و تمرین به یک مرتبه‌ای رسیده که او را در برابر ارتکاب حرام بیمه کند اما اگر در مورد خاصی کسی مغلوب هوای نفس شد و مرتکب حرام گردید نمی‌توان گفت آن ملکه زائل شده پس اینکه شیخ می‌فرماید به ارتکاب حرام زوال عدالت حقیقی است، اگر این زوال به معنای زوال ملکه باشد قطعاً حقیقی نیست ولی اگر این زوال به اعتبار زوال چیزی که ملکه منشأ آن است، باشد می‌توانیم بگوییم حقیقی است. این مطلب با تنظیم به ملکات نفسانیه روشن‌تر می‌شود مثلاً کسی که متصف به وصف کرم است اگر در یک موردی کرامت نکند نمی‌گویند او دیگر کریم نیست یا مثلاً فردی که دارای ملکه شجاعت است اگر در جایی بترسد، نمی‌گویند که این وصف را از دست داده است. بنابراین به نظر می‌رسد که اگر بگوییم زوال عدالت به یک گناه کبیره به تعبد شرعی است اولی است بخلاف الشیخ و این هیچ منافاتی با ملکه بودن عدالت ندارد. همچنین در مورد توبه اگر گفته شود کسی که توبه کند عدالت او برمی‌گردد، این عود عدالت هم تعبدی است لکن اگر توبه نکند حقیقتاً از عدالت ساقط می‌شود چون معلوم می‌شود آن ملکه در او زائل شده است.

پس حق آن است که زوال عدالت به ارتکاب کبیره تعبدی است و عود عدالت به توبه هم تعبدی است نه اینکه ملکه او حقیقتاً زائل شده باشد. البته به نظر دقیق باید بگوییم که توبه فی الواقع نشانه حقیقی است و یک کاشف حقیقی است چون وقتی توبه می‌کند معلوم می‌شود که این حالت نفسانی در او باقی است. اگر توبه نکند معلوم می‌شود این ملکه حقیقتاً در او از بین رفته است. یعنی حق در مسئله عکس آن چیزی است که شیخ ادعا کرده است.

«والحمد لله رب العالمین»